



## نهضت ملی ایران و دشمنانش به روایت اسناد

ابوالحسن بنی صدر - جمال صفری

چاپ: انتشارات انقلاب اسلامی  
تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۸۷

آدرس: انتشارات انقلاب اسلامی  
Engelab Eslami Zeitung  
Postfach 11 11 18  
D – 60046 Frankfurt  
Germany

شماره حساب انتشارات  
FRASPA – Germany  
Konto Nr.: 12 30 26  
BLZ: 500 502 01

پست الکترونیک:

E-Mail.: [EEZ5760GOF@Aol.Com](mailto:EEZ5760GOF@Aol.Com)

## مقدمه کتاب نهضت ملی و دشمنانش به روایت اسناد

هم مدخل و هم حاصل سخن تاریخی که می خوانید :

تاریخی که در دسترس مطالعه دارید، یکسره از زبان اسناد است. توضیح‌ها نیز یا سندها و یا قولهای کسانی هستند که خود در نهضت ملی ایران، در مقام موافق یا مخالف نقش داشته‌اند. این تاریخ نه تنها اصل‌ها و اندیشه‌های راهنما و نیز گفتارها و کردارهای کسانی را، از زبان اسناد، گزارش می‌کنند، بلکه به نسل‌ها که از پی یکدیگر می‌آیند، می‌آموزد اصل و اندیشه راهنمای آزادی‌گفتار و کرداری خالی از تناقض و ترجمان حق را ایجاد می‌کنند و اصل راهنمای بیان قدرت و این بیان‌پندار و گفتار و کردار زورمدارانه را القاء می‌کنند. به این نسلهای می‌آموزند چنان قدرت باوری مجازها را جایگزین واقعیتها و حق‌سیتزی را جانشین حق‌مداری می‌کند. برای مثال،

بنا بر بیان آزادی، واقعیت ترجمان حق است. و بنا بر همین بیان، هر واقعیت خالی از حق و حقیقت، ساخته مجازی است که قدرت است. بنا بر بیان قدرت، واقعیت ساخته قدرت با حقیقت و با آرمانی که گزینش حق باشد، حقی که برای تحقق آن باید کوشید، دوگانه است. از این رو است که بردگان قدرت خطای اصلی مصدق را ندیدن دوگانگی واقعیت و حقیقت، و نیز، واقعیت و آرمان می‌دانستند و می‌دانند. می‌گفتند و می‌گویند: مصدق در پی حقیقت و آرمان شد و از واقعیت غفلت کرد.

و ما که به مطالعه اسناد پرداختیم، بر آن بودیم پاسخهای این پرسشهای مهم را بیابیم: کدام یک از دو واقعیت، یکی فرآورده حق و دیگری فرآورده قدرت ملاک گزینش روش سیاسی از سوی رهبری نهضت ملی ایران بوده است؟ آیا احقاق حق ملی (منابع نفت ملی شده) امکان داشته است و یا نه؟ آیا امکانهای در اختیار برای احقاق حق کافی بوده‌اند و یا مصدق، بی توجه به امکانها، کاری را تصدی کرده است که ناشدنی بوده است؟ بر فرض که امکانها نبودند و مردم ایران و رهبری نهضت آنها توانائی ایجاد آنها را نیز نمی‌داشتند، می‌باید روی به نهضت ملی ایران می‌آوردند ولو پیشاپیش می‌دانستند نهضتشان به شکست می‌انجامید یا خیر؟ سندها پاسخهای شفاف و دقیق به این پرسشها می‌دهند. از این رو، این تاریخ درس رشد به نسلهای ایرانی است که از پی هم می‌آیند.

• اسناد می‌گویند مصدق دو واقعیت، یکی ساخته قدرت سلطه‌گر و دیگری ترجمان حقوق ملی ایران، دومی را گزیده است و هیچگاه تن به زندانی شدن در مدار بسته مسلط (انگلستان و امریکا و روسیه) و زیر سلطه (ایران) نداده است. در آنچه به شخص او مربوط می‌شود نیز، واکنش واقعیتهای فرآورده قدرت پرستی نگشته است: به این عنوان که ناسزاها به او، تجاوز به کرامت و شخصیت او هستند، وارد مدار بسته زور شنیدن و زور گفتن نگشته است. حتی قدغن کرده است مبادا روزنامه‌ای را به خاطر ناسزا به او توقیف کنند. در دیدارها با سفیر امریکا، بخاطر ناسزاها که سیا «تولید» می‌کرد و در مطبوعات امریکا و در مطبوعات دست‌نشانده ایران درج می‌شدند، اعتراض به جای خود، اشاره به این کار ننگ آور نیز نکرده است. در برابر، بر احقاق حقوق ملی ایرانیان، بیشتر و بیشتر پای فشرده است. می‌دانسته است که قلمرو مبارزه حیاتی او، حقوق ملی ایران هستند. زیرا می‌دانسته است ترک این قلمرو، بخاطر برابر نشاندن حق و حقیقت (کرامت و شخصیت او بعنوان یک انسان) و واقعیت (ناسزاها)، امضای چشم‌پوشی از کرامت و شخصیت است. تهدید به مداخله

نظامی نیز او را بر آن نداشته است دست به تهدید متقابل بزند و به تحریک و تحریک متقابل، بحرانی مصنوعی بسازد چنانکه احقاق حق ملی ایرانیان قربانی شود. بدین قرار، از آموزشی پیروی کرده است که ره آورد بیان آزادی است: صاحب حق نه با واقعیتی که قدرت بقصد منصرف کردنش از هدف که احقاق حق است که با واقعیتی فرآورده حق، در این مورد، ملی کردن صنعت نفت به قصد پایان بخشیدن به سلطه سلطه گران بر ایران، سر و کار دارد. پس نباید خود را زندانی واقعیتی کند که قدرت سلطه گر می سازد. هرگاه این درس در انقلاب ایران بکار رفته بود، نه گروگانگیری (= زندانی شدن در مدار بسته ای که سلطه گر ساخت) و نه محاصره اقتصادی و نه جنگ روی می دادند و نه استبداد در ایران باز سازی می شد (۱). از این رو است که فرمود: هرگاه بر لغو گذر کردی از آن در گذر (قرآن، سوره فرقان، آیه ۷۲). می گویند: مصدق آرمان خواه بود و واقع بین نبود. اگر واقع بین بود، می دانست ایران نمی تواند با قدرتهای جهان در افتد. می باید منافع آنها را در ایران می پذیرفت و با آنها کنار می آمد تا کار به کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت استبداد نکشد. نخست بنگریم کدام واقعیتها را از دید عقل ها پنهان و با کدام مجازها جانشینان می کنند و سپس یادآور شویم که بنا بر اسناد، تحقق هدف (= آرمان = احقاق حقوق ملی و استقلال)، با امکانهای در دسترس مصدق میسر بود:

۱ - بنا بر ادعا، منافع امریکا و انگلستان در ایران، نفت و گازی است که متعلق به مردم ایران، نسل بعد از نسل است. به سخن دیگر، منابع نفت که حقی از حقوق ملی ایرانیان هستند را سلطه گر منافع خود می شمارد! حق ملی از خود هستی دارد. اما وقتی این نفت « نفع » امریکا خوانده می شود، واقعیتی ساخته قدرت سلطه گر است. تا سلطه سلطه گر برجاست این « واقعیت » نیز برجا است. اما قدرت سلطه گر تنها حاصل زوری نیست که بکار می برد، بلکه بخش بزرگ آن، حاصل تن دادن به حقارت تسلیم شدن به زور و چشم پوشیدن از حق خویش است. چرا که نفت وقتی نفع امریکا و انگلیس می شود که ایرانیان از حق ملی خود چشم پیوشند، تسلیم به حکم سلطه گر را سرنوشت خویش باور کنند و حق ملی خود را نفع امریکا و انگلستان و روسیه بشناسند. جنبش ملی مردم ایران سرباز زدن از تسلیم به تقدیری بود که سلطه گر برایش رقم می زد.

۲ - واقعیت دوم این که تا اقلیت صاحب امتیاز، برای سلطه استبدادی بر جامعه خود و بردن و خوردن حقوق مردم، قدرت خارجی را شریک خویش نمی گرداند، واقعیت جعلی، یعنی نفع امریکا و انگلستان، وجود نمی یافت. اسناد، به صریح ترین و روشن ترین بیان، این واقعیت را باز می گویند. اسناد می گویند اگر صاحب امتیازان وابسته به انگلستان و امریکا و حزب توده وابسته به « روسیه شوروی » به سراغ سلطه گران نمی رفتند و داوطلب خدمتگزاری به آنها نمی شدند، نفت ایران ملی می شد و ایران مستقل و آزاد می گشت و مردم ایران دولتی، بر پایه های حقوق ملی و حقوق انسان، می یافتند. این واقعیت و نقش آن را ندیدن و ۲۸ مرداد را حاصل آرمان خواهی مصدق جلوه دادن، قلب بس ناشیانه واقعیت است.

طرفه این که « اگر » ترجمان واقعیت را با « اگر » بیانگر مجاز خود ساخته جانشین می کنند: اگر ۳۰ تیر نبود و قوام بر کار می ماند، مسئله نفت را حل می کرد و کار به کودتای ۲۸ مرداد نمی کشید! آیا قوام السلطنه مستقل از اقلیت صاحب امتیاز بود؟ بیرون از آن اقلیت، تکیه گاهی در جامعه داشت؟ قیام مردم در ۳۰ تیر می گوید: او تکیه گاه مردمی نداشت. اسناد منتشره نیز می گویند امریکا و انگلستان بر این امید بودند که او طومار نهضت ملی ایران را بر می چیند و مشکل نفت را در محدوده منافع آنها حل می کند. بدین قرار، درس بزرگ دوم نهضت ملی ایرانیان و عملکرد رهبری آن اینست: هرگاه ملتی نخواهد تجربه ها را در نیمه رها کند و هرگاه می خواست تجربه نهضت ملی ایران را پی بگیرد، می باید اقلیتی را بی نقش می گرداند که وقتی هم سلطه گر چاره خود را تسلیم شدن به حق زیر سلطه استقلال جوی می دهد، او را از این کار باز می دارد و در خدمت به او، به مردم و کشور خویش، خیانت می کند. بدین قرار، آن « اگر »

که محقق در خور این عنوان می باید بجوید و جامعه را از وجودش آگاه کند، « اگر اقلیت خدمتگزار بیگانه نبودند و یا جنبش ملی بجد به خنثی کردن آن می پرداخت، نهضت ملی ایران پیروز می شد » است. هنوز، برای این که ایران استقلال و ایرانیان آزادی بجویند، می باید در پی تحقق ولایت جمهور مردم و بی نقش شدن هر گروه قدرتمنداری شد که از راه تن دادن به خفت بیگاری برای بیگانه، به مردم خود خیانت می کند. واقع بینی، وقتی ترجمان حق است، تسلیم بیماری شدن نیست. تشخیص بیماری و درمان آنست.

۳ - واقعیت سومی که از دید عقول می پوشانند اینست: ۳۰ تیر پیروزی بزرگی بود که اگر رهبران نهضت ملی از آن درس گرفته بودند، می توانستند از ۲۸ مرداد پیشگیری کنند: بدیل دست نشانده را قیام مردم ناممکن کرد. حال اگر رهبران نهضت ملی جلوگیری از تجدید بنای بدیل دست نشانده را وظیفه خود می شمردند، بدیلی که امریکا و انگلستان را دعوت به کودتا کند، پدید نمی آمد. مصدق با درایت این واقعیت را دریافت و « خاطرات و تألمات » او این خطا را خاطر نشان می کند. در حقیقت، پیش از آنکه شاه به سفیر امریکا پیشنهاد کودتا کند و بر سر زاهدی بعنوان جانشین مصدق توافق کنند، کسانی از رهبران نهضت ملی زاهدی را نامزد جانشینی مصدق کرده بودند. مصدق می نویسد:

( خاطرات و تألمات مصدق صفحه ۲۱۷ ):

« نمایندگان جبهه ملی که این گروه از نمایندگان را می توان از نظر فکر و عقیده به دو دسته تقسیم کرد: الف- نمایندگانی که به آزادی و استقلال مملکت ایمان داشتند و هیچ چیز آنها را از عقیده و ایمان خود منحرف ننمود و تا آخرین لحظه در عقیده خود باقی ماندند.

ب- نمایندگانی که آزادی و استقلال را وسیله پیشرفت اغراض و مقام قرارداد و از همان ماه های اول تشکیل دولت این جانب، سرلشگر زاهدی، وزیر کشور را نامزد نخست وزیری کردند. من بعد از غائله ۲۳ تیر از آن مطلع شدم و از عدم توجه و کم فکری بعضی از همکارانم بسیار تعجب کردم. چون که جبهه ملی در مجلس اکثریت نداشت که سر لشکر با رأی جبهه ملی در مجلس نخست وزیر بشود و تابع نظرات جبهه ملی باشد. از این هم که بگذریم، سیاست خارجی چطور موافقت می کرد که باز شخص دیگری متصدی کار شود که نهضت ملی ایران را به ضرر آن سیاست رهبری کند؟ » ( خط کشی زیر جمله ها از ما است )

بدین قرار، هرگاه این دسته از « نمایندگان » می دانستند برگزیده اقلیت صاحب امتیاز و دست یار قدرت خارجی، « چوب دست » آنها نمی شود و خود در ایجاد آن آلترناتیو شرکت نمی کردند و هرگاه رهبری نهضت ملی نسبت به تشکیل این آلترناتیو لاقید نمی ماند و از راه سازمان دادن مردم و برانگیختنشان به برعهده گرفتن مسئولیت خویش در شرکت در رهبری، اقلیت دستیار بیگانه را بی نقش می کرد، حتی اگر در روزهای ۲۰ تا ۳۰ مرداد، مردم را در مبارزه با کودتاگران شرکت می داد، بنا بر اسناد، کودتا شکست می خورد. بهتر است بگوئیم کودتای شکست خورده در ۲۵ و ۲۶ مرداد، در ۲۸ مرداد، موفق نمی شد. اسناد می گویند: ضعف بزرگ رهبری نهضت ملی ایران این ضعف بوده است. ضعف دیگری این ضعف را تشدید می کرده است که، در جای خود، به آن می پردازیم.

امروز نیز درس تجربه ۳۰ تیر را می باید بکار برد و با تمام توان کوشید و نگذاشت امریکا آلترناتیو بسازد و با رژیم حاکم مدار بسته بوجود آورد. فردا و فرداها نیز چنین باید کرد.

۴ - واقعیت چهارم که قدرت پرستان با مجاز (= واقعیت خود ساخته) جانشین می کنند، اینست: بر فرض که مصدق می باید واقع بین می بود و واقع بینی یعنی حل مسئله نفت با قبول « منافع امریکا و انگلیس در ایران »، تشخیص « منافع امریکا و انگلستان » با خود آنها بود یا با مصدق؟ آیا آنها به مصدق اجازه می دادند به جای آنها منافع آنها را تعریف و میزانش را معین کند؟ قرار داد کنسرسیوم می گوید که پاسخ این پرسش نه است. آنها از مصدق می خواستند نقش شاه و زاهدی را برایشان بازی کند. چنانکه قرار داد کنسرسیوم را به

دست شاه و زاهدی دادند و گفتند بدون یک کلمه کاستن و افزودن می باید تصویب شود. زاهدی ناگزیر شد قرار داد کنسرسیوم را به مجلس ببرد و قرار داد بدون یک کلمه تغییر، تصویب شد. و نیز، پیش از ملی شدن صنعت نفت و زمامداری مصدق نیز، قرار داد الحاقی را به حکومت ساعد تحمیل کرده بودند. وقتی کمیسیون نفت تشکیل شد و قرارداد الحاقی در معرض رد قرار گرفت، حکومت رزم آراء قرارداد را از مجلس پس گرفت و گفته شد رزم آراء قرارداد ۵۰ - ۵۰ را در جیب داشته است. برابر اسناد، در حکومت مصدق نیز، در قلمرو نفت، دو قدرت امریکا و انگلستان مصمم بودند با ایران قراردادی را امضاء نکنند که در مقایسه با قراردادهای نفتی با کشورهای نفت خیز، امتیاز بیشتری را عاید ایران کند. گفته اند آخرین پیشنهاد در باره غرامت را مصدق می باید می پذیرفت. اما اسناد محرمانه ای که اینک انتشار یافته اند، حاکی از آنند که مصدق پذیرفت و انگلستان دبه کرد. مصدق هم به سفیر امریکا برای چندمین بار گفت: انگلیسها بهانه جوئی می کنند. نمی خواهند با حکومت من مسئله نفت را حل کنند و در تدارک اسباب بر کناری من از سمت نخست وزیری اند. بنا بر اسناد (از سندهای ۲۸۱ بعد)، امریکا که نخست دبه در آوردن انگلستان را غیر قابل قبول می دانست، به پیشنهادی تن داد که، بنا بر آن، ایران می باید بابت مدت باقی مانده قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ نیز غرامت می پرداخت. این پیشنهاد در ۱۵ ژانویه تسلیم مصدق شد. همزمان با تشکیل جبهه انگلیس - امریکا، در ایران، دربار دست بکار شد. علا، وزیر دربار شاه، به سراغ هندرسن، سفیر امریکا در تهران رفت تا در باره جانشین مصدق گفتگو کند. در ۹ اسفند، توطئه قتل مصدق به اجرا گذاشته شد. در «خاطرات و تألمات مصدق نقش هندرسون را در توطئه قتل خویش شرح می کند.

اما این واقعیتهای تنها واقعیت هائی نیستند که می پوشانند:

۵- جهان در تحول بود و بسیار بودند کشورهایائی که ملی کردن صنعت نفت را توسط مردم ایران، فرصتی می شمردند برای بیرون رفتن از سلطه شرکتهای نفت. در اسناد، مکرر به این واقعیت تصریح شده است: هرگاه راه حلی برای نفت پیدا نشود، مصدق می تواند نفت ایران را بفروشد. بنا بر این:

۶- برفرض که شاه به نمایندگی اقلیت صاحب امتیاز به آیدن پیام نمی داد مسئله نفت را با مصدق حل نکنید صبر کنید او را برکنار کنیم و مسئله نفت را بسود شما حل کنیم (خاطرات آیدن)، شرائط و اسباب پیروزی نهضت ملی ایران وجود داشتند. الا این که، در آن روز، برای امریکا و انگلستان، مهمتر از نفت، جلوگیری از استقرار مردم سالاری در ایران بود. زیرا آن مردم سالاری را سبب تزلزل و بلکه سقوط رژیمهای منطقه و به خطر افتادن «منافع خود» می دانستند. در این ضدیت با استقرار مردم سالاری، روسیه آن روز پشتیبان آنها بود. با وجود این، اندیشه ای که راهنمای ایران به بیرون رفتن از روابط مسلط - زیر سلطه باشد و آگاهی مردم کشور از حقوق ملی خویش می تواند مردم را بمثابه نیروی تعیین کننده سرنوشت کشور، وارد عمل کنند. چنانکه چند نوبت نیز مردم وارد عمل شدند.

اما، در آن ایام، از سوئی، حزب توده جانبدار دیکتاتوری پرولتاریا از نوع استالینی آن بود. اقلیت صاحب امتیاز در پی تجدید دیکتاتوری رضا خان بود. کاشانی در بند نخوت و مجاز، می گفت: اگر چوب را به جای مصدق بگذارد همان کار را می کند که مصدق می کند. و از سوی دیگر، بیان آزادی و استقلال بر اصل موازنه عدمی اندیشه راهنمایی می توانست بگردد که مردم را بمثابه صاحبان سرنوشت خویش وارد صحنه کند. اما چه شد که در روزهای کودتا، مردم در صحنه نبودند و وابسته های به قدرت خارجی صحنه سیاسی کشور را از آن خود کردند؟ پرسشی که پاسخ می طلبد این پرسش است. و رهبران نهضت ملی و مصدق و حکومت او را در رابطه با این واقعیت ها می باید نقد کرد. بدون تردید بر مصدق و همکاران او در رهبری نهضت ملی ایران، در رابطه با این واقعیتهای نقد جدی وارد است. اما سانسور کردن واقعیتهای و، به دروغ، آرمان (= هدف مطلوب که استقلال و آزادی بود) را از واقعیت ترجمان حقوق جدا کردن و مصدق را

آرمان خواه خواندن، جعل تاریخ و فریب نسل امروز است. نقد نفی نیست، تشخیص کاستی ها بقصد پی گرفتن تجربه از راه جبران کاستی ها و به نتیجه رساندن تجربه است.

• انسان و جامعه انسانی بدون آرمان وجود ندارند:

۱ - انسان و جامعه انسانی بدون آرمان وجود ندارند. زیرا بدون هدف، عمل ناممکن می شود. برای آنکه انسانی بتواند اقدام به عملی را موضوع اندیشیدن و تصمیم کند، می باید هدف و بسا هدفهای دور و نزدیک را مشخص کند. آنگاه وسیله و یا وسیله های رسیدن به هدف را معین کند و سرانجام تصمیم به عمل بگیرد. بدین قرار، دوگانه انگاشتن، چه رسد به مقابل نشاندن واقعیت و آرمان، بیرون رفتن از عرصه واقعیتها به قلمرو مجاز است. آیا می باید در شگفت شد از سخن کسانی که خویشان را مجاز نشین کرده اند و میان واقعیت گزائی با آرمان خواهی رابطه تضاد بر قرار می کنند؟ نه. چرا که دروغ سازی بدون پوشاندن واقعیت با مجاز ممکن نیست؟. و دروغ سازان نادانسته واقعیتی را که می خواهند قلب کنند، شفاف تر در معرض دید همگان قرار می دهند:

۲ - « واقعیت گراها »ی بدون آرمان وجود ندارند. آنها آرمانی دارند که نمی خواهند بر دیگران آشکار شود. آرمان آنها قدرت است. برای مثال، می گویند: قوام السلطنه واقعیت و عمل گرا بود. اما عمل بدون هدف به تصور نیز نمی آید چه رسد که موضوع تصمیم و عزم و اجرا شود. حاصل زندگی این شخص، حتی کارنامه های او، گزارش بس شفافی از قدرتی است که او و همانندهایش آرمان خویش کرده بودند و کرده اند. چنان که، در دوران نهضت ملی، هدف مشخصی که رها کردن ایران از سلطه بیگانه و استبداد زیر سلطه بود، به تمامی فعالیتها جهت می داد. اما همانطور که مصدق به درست خاطر نشان می کند، شرکت کنندگان در رهبری نهضت ملی ایران، هم آرمان نبودند: آنها که قدرت را هدف (= آرمان) خود کرده بودند، ملت را بمثابة واقعیت دارای وجدان جمعی، انکار می کردند و در پی آرمانی مجازی (= قدرت) به سراغ سلطه گر می رفتند تا حامی آنها در براندازی حکومت ملی مصدق شود.

۳ - و نیز، بدون هدف، عقل با واقعیت رابطه برقرار نمی کند. این هدف است که انسان را با واقعیت در رابطه قرار می دهد. حتی وقتی بنا بر شناخت واقعیت می شود، برای مثال، انسان می خواهد یک واقعیت را همان سان که هست بشناسد، هدف که شناسائی است می باید وجود داشته باشد تا استعداد دانشجویی انسان بکار افتد: بدون تشخیص هدف، عقل با واقعیت رابطه برقرار نمی کند. بدین قرار، آرمان از واقعیت جدا کردنی نیست. الا این که عقل آزاد با واقعیتی رابطه برقرار می کند که فرآورده حق است و عقل قدرتمدار با واقعیتی رابطه برقرار می کند که محصول قدرت است. اولی استقلال و آزادی را هدف می کند و دومی وابستگی و استبداد را:

۴ - بدین قرار، دو نوع رابطه با واقعیت برقرار می شود: رابطه با واقعیت وقتی قدرت هدف است و رابطه با واقعیت وقتی استقلال و آزادی هدف می شود. وقتی استقلال و آزادی هدف می شود، دروغ و مجاز بی محل می شود و عقل واقعیت را همان سان که هست می بیند. زیرا با واقعیت رابطه مستقیم برقرار می کند. اما وقتی قدرت هدف می شود، عقل واقعیت را آن سان که بکار قدرت می آید، می بیند. زیرا از رهگذر قدرت با واقعیت رابطه برقرار می کند. و از آنجا که بدون دروغ و مجاز، قدرت وجود نمی جوید و بخش بزرگی از وجودش نیز مجازی است، وقتی قدرت هدف می شود، واقع بینی نیز غیر ممکن می شود. از این رو بود و هست که رفتارهای شاه سابق، خمینی، هیتلر، استالین، موسولینی و... و اینک گردانندگان رژیم مافیاهای نظامی - مالی هر روز بیشتر از روز پیش، ترجمان واقعیت گریزی بوده اند و هستند. در تاریخ نویسی قدرت

پرستان نیز که تأمل کنیم می بینیم، واقعیهایی که سانسور می کنند را با مجازها جانشین می سازند. تا نه تنها واقعیت گریزی قدرت مدارها را بیوشانند، بلکه به آنها لقب واقع بین نیز بدهند.

بدین قرار، مصدق بدین خاطر که استقلال ایران و استقلال و آزادی انسان ایرانی و غیر ایرانی را آرمان خویش کرده بود، واقع بین بود. تجربه نهضت ملی ایران می گوید: همه آنها که قدرت را هدف کرده بودند و از راه قدرت خارجی می خواستند به هدف خود برسند، از واقعیت ها می گریختند. از جمله از این دو واقعیت:

ملت ایران که به حسابش نمی آوردند و نمی آورند، واقعیتی است که باید تغییر کند تا تغییر دهد. از فضای بسته ضد فرهنگ قدرت (= زور) آزاد شود، ولایت را از آن خود کند تا سلطه قدرت بیگانه و استبداد همزاد آن ناممکن شود. با اینهمه، مردم آن روز ایران که نهضت کردند، می توانستند در رهبری نهضت ملی تا پیروزی شرکت کنند. سندها کمبودها را گزارش می کنند:

• اسناد گزارش روشنی هستند از نگرش به زمان، از دو دیدگاه، یکی دیدگاه استقلال و آزادی و دیگری دیدگاه استبداد و سلطه گری یا سلطه پذیری:

از دیدگاه استقلال و آزادی، زمان حاضر در بردار گذشته و باردار آینده است. از دیدگاه استبدادیان، بخصوص وقتی زیر سلطه قدرتی بیگانه اند، گذشته و یا دست کم بخشی از گذشته بد است و باید فراموش و یا نفی شود. آینده نیز، زمان حال جامعه دیگری است و یا در مرام راهنما، توصیف شده است:

۱- تمامی قدرتهای استبدادی و همه قدرتهای سلطه گر اگر نه همه گذشته دست کم بخشی از آن را نفی می کنند و بر آن می شوند، به زور، جامعه تحت سلطه آن را فراموش کند و یا آن را بد بداند و نفی کند.

از این رو، پهلوی ها و فراماسونها، که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مهمی را بازی کردند، ایران دوران ساسانی را، دوران آرمانی می گردانند و می گردانند. آنان ۱۴ قرن دوران اسلامی را گذشته بدی که باید نفی شود، تبلیغ می کردند و همچنان تبلیغ می کنند. این طور می باوراندند و هنوز می باوراند که هرگاه ایرانیان ابتکار را بر خود ممنوع کنند و فرهنگ غرب را، بی دخل و تصرف بپذیرند، «عظمت دوران ساسانی» را باز خواهند یافت.

و نیز، از این رو، آقای خمینی. دوران پهلوی ها و بسا تمامی گذشته ایرانیان را بدی می دانست که می باید نفی می شدند. اما آیا آینده ای را در تصور داشت؟ در دوران انقلاب، دوران پیامبر (ص) و علی (ع) را آرمان می کرد. اما چون خویشان را محور قدرت یافت، یادی از آن دوران نیز نکرد مگر برای این که بگوید دولت او بکاری موفق شده است که دولتهای آن دو بدان موفق نشدند! پیامبر (ص) گذشته را نفی نمی کرد و پیامبری خود را دنباله پیامبرهای پیشین می دانست، اما آقای خمینی جنبشهای پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ایرانیان را نفی می کرد.

و در جامعه های دیگر نیز، به نسبتی که قدرت فراگیر شده است، گذشته نفی و آینده مبهم گشته اند. چنین بودند دوران استالین و جانشینان او در روسیه و دوران مائو در چین و دوران آتاتورک در ترکیه و... چرا هر قدرت بهمان نسبت که فراگیر می شود ضد تمامی و یا بخشی از گذشته می شود و آینده را حاصل نقد و سرمایه کردن گذشته، از رهگذر دو جریان آزاد اندیشه ها و اطلاع ها، نمی خواهد؟ زیرا نیک می داند که چنین آینده ای نیاز به انسانهای مستقل و آزاد دارد تا که به اندیشه و کار جمعی رشد کنند. پس می داند آزادی و استقلال نافی قدرت و سلطه گری و سلطه پذیری هستند. و باز، می داند تا عقل ها از گذشته، آن سان که جریان یافته است، خالی نشوند، حال و آینده را بمثابة بستر تعقل و ابتکار و عمل مستقل و آزاد از دست نمی دهند. فرعون کجا خدائی می جست اگر عقول مصریان از گذشته واقعی خالی و از

گذشته جعلی پر نمی گشت؟ همه آنها را که قدرت پرستان اسطوره کرده اند و می کنند، اسطوره نمی شدند هرگاه عقلهای تک تک مردمان و عقل جمعی آنها از گذشته واقعی خالی و از گذشته جعلی پر نمی شدند و اسیر زمان و دنیائی مجازی نمی گشتند و قدرت را معجزه گر باور نمی کردند.

۳- این عیب همگانی ایرانیان که تجربه را در نیمه رها کردن است، خود گزارشگر زیست در استبداد است. در حقیقت، تجربه در نیمه رها می شود زیرا از زمان روبرو شدن با مشکل، گذشته، یعنی آنچه انجام گرفته بدی می شود که می باید نفی کرد. اسناد می گویند سلطه گرانی که نقشه کودتا را طرح و اجرا کردند، از جمله، بدین عیب همگانی ایرانیان امیدوار و نقشه خود را بر پایه آن ریخته بوده اند: بعد از سقوط حکومت مصدق، مردم نهضت خویش را فراموش می کنند. در واقع نیز، بعد از کودتا، نهضت ملی ایران هم توسط رژیم شاه نفی شد و هم توسط گروه بزرگی از همکاران مصدق و هم مردمی که در آن شرکت فعال جسته بودند، بمثابه تجربه ای شکست خورده، رها شد. این تنها مصدق بود که خود جنبش مشروطیت را فراموش نکرده بود و نهضت ملی ایران را دنباله آن می شمرد و «امیدوار بود، بلکه یقین داشت که مردم ایران نهضت ملی را آنقدر ادامه می دهند تا به نتیجه برسد».

در پندار و گفتار و کردار شخصیت‌های سیاسی ایران از مشروطیت تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ که تأمل کنیم، واقعیتی را به چشم عقل می بینیم که بس شگفتی آور می یابیم: حیات مصدق زمانی بهم پیوسته است. راست راهی را تشکیل می دهد که در یک جهت جریان داشته است. در عوض، «شخصیت» های سیاسی که بندگی قدرت را کرده اند، حیاتشان زمان بهم پیوسته ای نیست. خط سیر های بریده و نا همسو است. آنها مظاهر ایران زیر سلطه و محروم از رشد و مصدق مظهر ایران استقلال و آزادی جوی و رشد طلب است.

با توجه به این واقعیت که در کار جاعلان تاریخ می نگریم، می بینیم آلت‌های فعل سلطه گران نیک می دانند هرگاه نسل امروز ایران نخواهد گذشته را نفی کند و بخصوص نخواهد تجربه یک قرن را رها کند و کار را از سر گیرد و بخواهد تسلیم تقدیر قدرت سلطه گر شود، می باید گذشته را نفی کند. اما از دو گذشته کدام را او باید نفی کند؟ پاسخ تاریخ سازان اینست: جنبش مشروطیت را، جنبش ملی کردن صنعت نفت را، جنبش همگانی ۱۳۵۷ را. چرا؟ زیرا مردم و رهبران این جنبشها واقعیت گرا نبوده اند. لذا، نسل‌های امروز و فردا، بعنوان الگو، نه مصدق که قوام، که شاه، که زاهدی، که کاشانی که ... را باید برگزینند!

اما بیان آزادی را که اندیشه راهنما کنیم و بدانیم که تا وقتی عقلهای خود را آزاد نکنیم و استعداد ابتکار و خلق را بکار نگیریم، اسب سرکش تقدیر رام نمی کنیم و سازنده تقدیر خویش نمی گردیم، در می یابیم که الف - تجربه را می باید ادامه داد و به نتیجه رساند و بدین کار از عیب همگانی آسود. ب - هیچ بخش از گذشته، نه گذشته ای که جنبشها را در بر می گیرد و نه گذشته ای که تاریخ کودتا و استبدادها است، نمی توان و نمی باید نفی کرد. هر دو بخش این گذشته را می باید نقد کرد و کوشش تاریخی برای بازیافت استقلال و آزادی و رشد در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی را به نتیجه رساند. آن درس که اسناد می آموزند این درس است: در رفع عیب همگانی که تجربه را در نیمه رها کردن است، می باید کوشید و به رفع این عیب است که قدرت پرستی از میان بر می خیزد. زمان، نه حال های بریده بریده که بستر پیوسته اندیشه و کار در استقلال و آزادی می گردد.

• بنا بر اسناد، مقامهای انگلیسی و نیز امریکائی بر این باور بودند که مصدق بدون وجود امکان های ضرور دست به ملی کردن صنعت نفت زده است و حکومت او با فشار مالی از پا در می آید و ایرانیان نهضت خویش را به دست فراموشی می سپرند. اما آیا برفرض که امکانها در اختیار نمی بودند، نهضت ملی ایران بجا بود یا خیر؟



کودتا بهترین دلیل بر این که کمبود امکانات مالی حکومت مصدق را از پا در نیاورد. کودتا شد برای این که مصدق موفق شد امکانات ایجاد کند. از درسه‌های سخت گران قدر نهضت ملی ایران یکی اینست که فقدان امکانات مجوز تن دادن به سلطه بیگانه نیست. زیرا رشد از راه ایجاد امکانات میسر می‌شود. وقتی مصدق نخست وزیری را پذیرفت، بودجه دولت دست کم ۳۰ درصد کسر داشت. در بخشی وابسته به درآمدهای خارجی بود. ملی کردن صنعت نفت سبب شد که هزینه‌های شرکت ملی نفت نیز بر دوش دولت افتد. با وجود این، هرگاه بنا بر رعایت حقوق ملی می‌شد، ایران با کمبود امکانات مادی نیز روبرو نمی‌شد. اما نه تنها شرکت سابق نفت مطالبات ایران را نپرداخت بلکه حکومت انگلستان مانع از فروش نفت ایران شد و کشور ما را تحت فشار مالی نیز قرار داد. روسیه «شوروی» نیز نه مطالبات ایران را پرداخت و نه حاضر شد از ایران نفت بخرد. با وجود این، مصدق برنامه اقتصاد بدون نفت را به اجرا گذاشت: محور اقتصاد را که رابطه با غرب و مصرف می‌گشت، تغییر داد و تولید را محور اقتصاد کشور کرد. بودجه دولت را که وابسته به درآمدهای نفت و حقوق گمرکی و مساعده ستانی از شرکت سابق نفت بود، ملی کرد. نتیجه آن شد که بنا بر دو سند از سندها، گزارشگر وضعیت اقتصادی ایران در روزهای پیش از انقلاب، از راه اقتصاد نمی‌شد حکومت مصدق را بر انداخت و جنبش ملی مردم ایران را فرو نشاند. بسا اگر از روز نخست، طرح «اقتصاد بدون نفت» به اجرا گذاشته می‌شد، پیش از آن که جبهه ملی ایران دچار پراکندگی شود و اقلیت صاحب امتیاز دستیار امریکا و انگلستان در کودتا بر ضد نهضت ملی ایران شوند، نهضت ملی به هدف خویش دست می‌یافت. نه تنها ایران اقتصادی مستقل و رشد یاب می‌یافت، بلکه غرب ناگزیر می‌شد تن به خرید نفت ایران بدهد. چنانکه سندها می‌گویند: نمی‌توان برای مدتی طولانی مانع از فروش نفت ایران شد. پیش از ایران نیز، مکزیک نفت خود را ملی کرده بود و سرانجام شرکتهای نفتی ناگزیر از خرید نفت آن کشور شده بودند.

اما کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید امکانات سیاسی در اختیار نبودند. سندها نیز می‌گویند زمان به زمان از این امکانات کاسته می‌شدند. در حقیقت، نه تنها قدرت طلبان وابسته به بیگانه خویشان را از خفت بیگانه گرائی نمی‌آسودند و به نهضت ملی نمی‌پیوستند، بلکه از رهبری نهضت ملی ایران بود که کسانی جدا می‌شدند و به بیگانه گرایان ملحق می‌شدند. به قول مصدق، آن دسته از همکاران و همقدمان او که بخاطر قدرت طلبی در نهضت ملی ایران شرکت کرده بودند، در بیگانه گرائی و دشمنی با حکومت نهضت ملی پیشتاز نیز می‌شدند.

با وجود این، امر مهمی در تاریخ ایران روی داد: در تاریخ ایران، جنبشهای ملی فراوان رخ داده اند. پیش از نهضت ملی کردن صنعت نفت، جنبش تحریم تنباکو و انقلاب مشروطیت رخ داده بودند. اما این اول بار بود که مردم همه روز در نهضت ملی نقش پیدا می‌کردند. مصدق موفق شد مردم را در صحنه نگاه دارد و به یمن حضور آنها در صحنه سیاسی کشور، دولتی که در وابستگی به قدرت مسلط ساخت گرفته بود، تحت مهار آورد. اسناد می‌گویند: هرگاه در ۲۸ مرداد نیز مردم به صحنه در می‌آمدند، کودتا به شکست می‌انجامید. اما چرا این امکان بکار نرفت؟ همانطور که در این تاریخ می‌خوانید، توجیه این بوده است که گرچه کودتا را می‌شد در هم شکست اما بعد از آن، دولتی می‌ماند بدون امکان مالی ضرور برای مقابله با تحریکهای امریکا و انگلیس و روس و با وجود حزب توده از سوئی و ارتش نا منسجم از سوی دیگر و برانگیختن ایلبا به عصیان و... بنا بر این، شایسته این بود که به مردم کشور نقشی در ناکام کردن کودتا داده نمی‌شد و آنچه باید می‌شد، بدون خون ریزی می‌شد. دست کم کشور تحویل روسیه نمی‌گشت.

آیا این استدلال صحیح بوده است؟ اسناد پاسخ منفی به این پرسش می‌دهند. در حقیقت، رهبری نهضت ملی نمی‌دانست که دست دشمن خالی است و چاره خود را در این می‌بیند که کار نفت را با حکومت

مصدق تمام کند . با توجه به این واقعیت که برخاستن مردم به جنبش همگانی و حضور مداومشان در صحنه سیاسی ایران، ره آورد تجربه نهضت ملی ایران بود و انقلابی را میسر کرد که در آن گل بر گلوله پیروز شد و همین حضور مداوم کار رهبری قدرت طلب را به جایی رساند که بگوید : ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه، دست آورد نهضت ملی ایران بسی بزرگ است . با توجه به این امر که، این بار، بیرون کردن مردم از صحنه سیاسی کشور بسی دشوار تر شد ( روی آوردن گروههای زورمدار به خشونت و گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ و بکار انداختن ماشین اعدام و بحران سازههای مداوم در ایران و انیران )، باطل کننده سحر استبداد یافته شده است : حاکمان مستبد همچنان، در وحشت از جنبش همگانی مردم، صبح را به شب و شب را به صبح می آورند . در حقیقت، چنین جنبشی است که ایران را بطور برگشت ناپذیر در راست راه رشد در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی قرار می دهد . فراگیر شدن فرهنگ آزادی حضور مداوم مردم کشور را در صحنه سیاسی میسر می کند و این حضور ضامن استقرار و استمرار مردم سالاری پیشرفته ای می شود که به یمن شرکت مردم در رهبری امور خویش، از فساد مصون می ماند . اینست آرمان مصدق و همه آنها که پیش و پس از او، راست راه استقلال و آزادی را در پیش گرفتند و می گیرند . این آرمان در حال تحقق است .